

## رستم و سهراب و فرزند و برادر کشی در فرهنگ ایرانی و سامی

### پیشگفتار

پیش از این در مورد دوران های گوناگون تاریخ از دریچه هرمونی جستاری داشتیم و نشان دادیم که چگونه با شهریگری و پیشرفت از دوران تستاسترون گذر کردیم و اکستونین را با جنبش روماننیم آزمودیم و حال به دوران دوپامین و اعتیاد رسیده ایم. بیگمان داستان رستم و سهراب به دوران کشاورزی - شبانی تعلق دارد. در زمانی که پس از پشت سر گذاشتن زندگانی شکارواری و گردآورندگی خوراک و برابرگرایی به جامعهی کشاورزی با نابرابری اجتماعی رسیده بودیم و تستاسترون شهریار شده بود و تخصص بخشی از واقعیت زندگانی سکناگزینی گشته بود، ولی در حوزه نفوذ فرهنگ ایرانی هنوز از خشونت ادیان سامی و زن ستیزی خبری نبود. با این پیش زمینه (ماتریس) به وا کاوی داستان رستم و سهراب می پردازیم و بررسی هرمونی را در شماره آینده دنبال می کنیم.

اگر واژه "رستم و سهراب" را به گوگول بدهید، در حدود ۹۴۰ هزار سرچشمه به پارسی و ۱۲ هزار به انگلیسی نشان داده می شود. بیشتر آنها را از دید فرهنگی، اخلاقی، فلسفی، هنری، اساطیری، شیوه داستانسرایی، دینی، آموزشی، پزشکی و روانشناختی ... واکاوی کرده اند. هر پژوهنده خردورزی با دید و از جایگان دانشی خود از این افسانه ژرف پهلوانی - غمنامه گوهری یافته و در مورد آن جستاری داشته است. به ندرت در بین آنها نوشته ای منفی می یابید که بی تورش باشد. در جستجو در گوگول برای "بدگویی از فردوسی" تنها به هفت مورد برخوردیم.

اما در مورد "کتاب آسمانی تازی ها" ۲۹۰ میلیون سرچشمه برای "تعریف قرآن" وجود داری و پاسخ ها این گونه هستند: "قرآن،

کتاب آسمانی مسلمانان است، که به عین الفاظ توسط فرشته وحی، جبرئیل، از جانب خداوند و از لوح محفوظ، بر قلب و زبان پیامبر اسلام در مدت ۲۳ سال نازل شده". پس آیات ناسخ و منسوخ، اشتباه خدا یا رسول و یا دخالت شیطان بوده؟! باری ۳۹ هزار پاسخ برای "ستایش از قرآن" وجود دارد و بیشتر مانند پندارهای الهی قمشه ای می باشند: "ستایش و سپاس مخصوص خداست (منظور الله) که هر آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و در عالم آخرت نیز شکر و سپاس مخصوص خداست (زیرا نعمتهای دنیا و آخرت همه عطای اوست) و او حکیم و آگاه است". همه این برداشتها برای برهان مند (منطقی) کردن دزدی اسلامگرایان بنام غنیمت از "غیر مسلمانان" است. در پاسخ به نقد قرآن در گوگول به بیشتر از ۲۹ میلیون سرچشمه برخورد کردم که از جایگاه های گوناگون به درون مایه و متن آن برخورد شده است و نخبگانی آن را کتاب زمینی و نه آسمانی ارزیابی کرده اند. برای همین رویارویی فرهنگ ایرانی با تازیان است که شاهنامه را کتاب آسمانی در واقع زمینی ایران و ایرانیت می دانند. افسانه های سامی در برابر افسانه های شاهنامه قابل مقایسه نیست. پژمان بختیاری می گوید: "اگر تاریخ ما افسانه رنگ است/ من این افسانه ها را دوست دارم".

### بررسی هنری

بیشتر از هر چیزی داستان رستم و سهراب از دید نمایشی (دراماتیک) بررسی شده است. پی رنگ (plot) داستان از فن شاعری ارسطو مایه می گیرد. ارسطو، پی رنگ را متشکل از سه بخش می داند: آغاز که حتماً نباید در پی

حادثه‌ی دیگری آمده باشد، میان که هم در پی حوادثی آمده و هم با حوادث دیگری دنبال می شود، و پایان که پیامد سرشتی و منطقی حوادث پیشین است. از نظر ارسطو، پی رنگ آرمانی از چنان همبستگی و استواری ای برخوردار است که اگر حادثه‌ای از آن حذف یا جابه جا شود، یگانگی آن به کلی درهم می ریزد (ج. میرصادقی). آغاز داستان با آشنایی رستم با رودابه در سرزمین توران پس از حادثه ای رخ می دهد که پیش بینی نشده بود، میانه آن عاشقی تهمینه با رستم و زایش سهراب و پایان پهلوانی - غمنامه سرکشی و کشته شدن سهراب و پیروزی رستم قهرمان ایرانیان است. در مورد هر بخشی از آن وا کاوی های گوناگونی شده است. بیشتر از هر چیز پایان غمنامه مورد بررسی قرار گرفته و یکی از زیباترین آنها کار زنده یاد علیرضا شجاعپور است.

### فردوسی، رستم و شجاعپور

علیرضا شجاعپور پیش از در رویا دیدن رستم، فردوسی را در خواب می بیند و از گستاخی های یک چپی بنام احمد شاملو گله می کند. فردوسی از شجاعپور می پرسد که به چه زبانی به من دشنام داد؟ "...به او گفتم: ای پیر نیکو نهاد // سخن پارسی گفت و دشنام داد // چو این گفتم آن پیر رامش گرفت // به درگاه یزدان نیایش گرفت // سپاس خداوند جان و خرد // نیایش کنان بر زمین بوسه زد // که سال از هزار و صد افزون تری // چنان زنده مانده زبان دری...!" آری، گفته فردوسی به واقعیت رسید: "پی افکندم از نظم کاخی بلند // که از باد و باران نیاید گزند". به امثال احمد شاملو ها باید گفت، "ما را به خیر تو امیدی نیست شر مرسان".

پیش از علیرضا شجاعپور استاد.۱. ندوشن در کتاب "چهار سخنگوی وجدان ایرانی" در مورد رستم می گوید، خواست شخصی فردوسی این بوده که رستم را به عنوان یک نمونه‌ی بارز انسانی مطرح کند... رستم نمونه‌ی آزادی و مبارز با بیداری است. رستم می گوید: "زمین را سراسر همه گشته ام // بسی شاه بیدادگر کشته ام". او بخاطر پدافند از ایران نه کیکاووس فرزندش را کشت. "همی از پی شاه فرزند را // بکشتم دلیر خردمند را // که گردی چو سهراب هرگز نبود // به زور و به مردی و رزم آزمود". چون بیشتر ما اهل کتاب خواندن نیستیم و بیشتر دلبنده فرهنگ شفایی و شعری هستیم، شعر شجاعپور بیشتر به دلمان می نشیند (فرتور ۱). شجاعپور پیش از سفر جاویدانگی اش فرزندش کشتی رستم در شاهنامه برایش بسیار رنج آور بود و نمی دانست چگونه آن را برای فرزندان امروزی ایرانی توجیه کند. او غمنامه را بارها خوانده و چشمانش اشک آلود شده بود: "کنون رزم سهراب و رستم شنو // دگرها شنیدستی این هم شنو // یکی داستان است پر آب چشم // دل نازک از رستم آید به خشم". ذهن و روانش در پی راهی بود تا این چیستان را راز گشایی نماید. او نیز مانند سیامک و کیلی از صحنه کشته شدن سهراب در شگفت بود (معمای شاهنامه ۳۳۷). شجاعپور بجای وا کوی ادبی - دانشی، پاسخ از زبان رستم می خواهد. سرانجام در دنیای ذهن و خواب رستم را می بیند و از رستم پهلوان با زبان پرخشاگرانه (سهراب وار) و درشت گویی می پرسد که ای تهمتن چرا سهراب را کشتی؟ رستم در پاسخ با درایت با توصیف پیچ و خم کارزار و جنگ با دشمن به رهبری سهراب که قهرمان توران شده بود و با رجز خوانی و آگهی جنگ با ایران که تهدید جدی برای سرنگونی درفش کاویانی و فرهنگ ایرانی بود، برایش خوش آیند نبود و می گوید: برای من رستم دستان و نماینده

پهلوانی ایران و دنیا دیده و آینده نگر آن رفتار را نمی توانستم برتابم، مگر راهی بجز ستیز با سهراب پهلوان توران وجود داشت؟ آری، کار رستم بر خلاف میل غریزی هر جانوری است، ولی او با خویشتکاری ملی بخاطر پاسداری از فرهنگ ایرانی کشتن

است، پرواز را بخاطر بسپار" (فروغ فرخزاد) و این پرواز، جاویدانگی ایران و ایرانیست و برای همین است که، خواست و آرزوی مردم، زنده نگه داشتن نام رستم حتا پس از مرگ او بوده است. چرا که رستم نماد نژاد ایرانی است. از این رو پیشینیان، پهلوانی را از نژاد او



۱) تندیس فنلاندی، در زمان غرق شدن هم نباید از خواندن دست برداشت.

فرزندش سهراب را «برهان مند» (منطقی) نمود. رستم پافشاری می کند که سهراب قهرمان بیگانه را شکست دادم تا تبار و فرهنگ ایرانی را زنده نگهدارم که وزنه بیشتری برای ماندگاری ایرانیست. شجاع پور که از جایگاه فرهنگ ایرانی و دور اندیشی به این غمنامه و فرزند کشتی نگاه می کرد، آرامش پیدا کرد. از دید شجاعپور، رستم جنگل و نه درخت را می دید یا به گفته دیگر ماندگاری مردم و نه فرزندش که در پوشاک قهرمان دشمن به جنگ سپاه ایران آمده بود. آی کاش چپ ها و "ملی-اسلامگرایان" هم کمی از خرد رستم بهره ای برده بودند و ایران را با هفت تیر کشتی و چریک بازی ویران نمی کردند. این خوانش ویژه از رستم، نماد عرق ملی و ستایش از شکوهمندی ایران شده است: "...آنچه باقی ماند // آنچه او تا جاویدان جاوید کیهان بود // سرفراز و سرور تاریخ دوران بود // ایران بود // ایران بود... (ع. شجاعپور). سخن کوتاه، "پرنده مردنی

می دانستند و به ماجراهایی درباره‌ی آنها می پرداختند تا نام رستم و کامیابی های او زنده بماند و از یادها نرود (م. سرمدی). اگر در افسانه ایرانی غیر از این رخ می داد، بیگمان نام رستم و شاید به شکوهمندی فرهنگ ایرانی، زیان می رسید.

سپس چندین هزار سال پس از نماد ملی گرایی ما رستم دستان، ماموران سیا مانند ریچار کاتم مصدق السلطنه قاجار و بیسواد و بی خرد را نماد ملی می کنند که با کارش در آن زمان خواست به دروغ شاه را بد نام کند، ولی ایران را ویران کرد و منافعش به بیگانگانه و هم میهنان کاتم رسید. وای بر آنها که برای یک دستمال قیطره را به آتش کشیدند. جای خوشبختی است که رستم ها و گردآفریده های جوان با کمک یکدیگر و با رهنمایی خرد همگانی و با هزینه جانی می گویند: "دوباره می سازم وطن // اگر چه با خشت جان خویش // ستون به سقف تو می زوم // اگر چه با استخوان خویش (س. بهبهانی).



حتی در افسانه برادر کشی در بین فرزندان فریدون که بر سر فرمانروایی و تقسیم سرزمین بدست فریدون بود، به مذاق سلم و



## ۲) نقاشی سربریدن اسماعیل اثر محمد زمان

تور خوش نیامد و ایرج، برادر کهنتر، به سبب ضربات سنگینی که بر سر و پیکرش وارد آمد، کشته شد. این شاید نمادی از جنگ بین ملت ها بود. پس از آن منوچهر که از نوادگان فریدون بود، انتقام ایرج را از سلم و تور گرفت. شاید این دورنمایی از جنگ ترکان و مغول و روم با ایران بود.

### قصه های سامی

باری برای درک بهتر از این افسانه های زمینی ایرانی، به افسانه های آسمانی سامی و فرزند کشی آنها نگاهی بکنید. ابراهیم به فرمان یهوه می خواست اسماعیل را قربانی کند و جبرئیل پیش از سربریدن مانع می شود و یک قوچ بهشتی بجای او سربریده شد و اسماعیل به دروغ لقب ذبیح الله گرفت (فرتور ۲)! این چه پیرنگ هنری است و این چه پروردگاری است که از آفریده اش قربانی می خواهد؟

راه زندگی

باری سنت قربانی کردن در روز عید قربان یادبود آن رخداد چندش آور است و ایجاد سنت خونریزی است که همراه با اندیشه های جهادی، صلیبی و برتری قوم بخشی از فرهنگ ادیان سامی شده است و آتشی است که تا کنون همچنان با جنگ و خونریزی روشن نگه داشته شده است. کاهنان سامی از همان زمان فهمیدند که اگر مردم را راضی کنند یکی از دام های عزیزشان را برای سنت مذهبی قربانی کنند، آنها سال پسین هم قربانی خواهند کرد حتا اگر دعایشان برآورده نشود، چون پشیمان شدن از قربانی کردن یعنی پذیرفتن این که دام عزیزشان را بخاطر هیچ و پوچ به فنا داده اند (سهام نیوز). خنده آور تر آنکه ایرج میرزا از دور افشانی یک مردک دروغگو حکایت می کند: «آخوند کلاش... در شیراز مکالمه بین ابراهیم و اسماعیل و گوسفندی را نکته به نکته برای مردم تعریف میکرد...!» از آخوند بجز خدعه،

برای الله در جمهوری اسلامی به دست محمد محمدی گیلانی انجام شد. او و فرزند خود را که به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمده بودند، شخصی محاکمه و به اعدام محکوم کرد. محمود احمدی نژاد هنگام اعطای نشان افتخار بیان کرد: «باید با افتخار اعلام کنم که آیت الله گیلانی ابتدا عدالت را در مورد خودشان اجرا کرد و بعداً منشأ خدمات ارزنده ای به نظام جمهوری اسلامی و انقلاب شد». آن که با مادر خود زنا کند // با دیگران چه ها کند؟

اگر در آن مذهب های سامی فرزند کشی کافی نبود، برادر کشی نیز برای نزدیکی به یهوه نیز رسم گشت. در افسانه های سامی، «هابیل» و «قابیل» تصمیم گرفتند هر کدام کاری برای نزدیکی به یهوه انجام دهند، ولی عمل هابیل پذیرفته شد و دیگری پذیرفته نشد! این موضوع سبب شد قابیل که عملش پذیرفته نشده بود، دیگری را تهدید به قتل کند و سوگند یاد نمود که برادر را بکشد و سرانجام او را کشت (فرتور ۳)! سپس این



## ۳) برادر کشی بر بنیادی افسانه های سامی

فرهنگ به مسلمانان رسید تا برای فرمانروایی خویشاوند کشی کنند و جنگ شیعه و سنی را

تقیه و دروغ چه چشم داشتی می توانید داشته باشید؟ نامی ترین نماد فرزند کشی

بیش آوردند! به دستور عمر، تمیم داری که از صحابه و نخستین قصه گوی مسلمان و اهل فلسطین و در فتح مصر شرکت داشت، قصه خوانی را قبل از نماز جمعه در مسجد رسول آغاز کرد. قصه گوها داستانهای تورات را بازگو می کردند. قصه خوانها با حمایت خلفاء به سرعت گسترش یافتند. تمیم را راوی قصه دجال و حساسه دانسته اند و حتی برخی معتقدند که پیامبر این داستان را از تمیم شنید (سرچشمه گوناگون)! شگفتا که مردم با فرهنگ ایرانی نه چپی و اسلام گرا تا دنیا، دنیا است، از کشته شدن

سهراب مانند شجاعپور ناراحت می شوند و اشک می ریزند و از آن پند انسانیت، دادگری و خردمندی می گیرند و مذهب های سامی جنگ و خونریزی آموزش می دهند. میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است.

### سخن پایانی

نگاه فرهنگی بالا از داستان رستم و سهراب را در نگر داشته باشید تا از دیدگاه های دیگری به آن پهلوانی - غمنامه در آینده به پردازم و ژن، غریزه، شهوت، عشق، همبستگی و کار

هرمون در رابطه پدر و مادر باهم و با فرزند را بررسی خواهیم کرد تا شاید به دریافت ها و جستارهای تازه تری در آن افسانه در دوران کشاورزی برسیم. به گفته فردوسی: تو این را دروغ و فسانه مدان // به رنگ فسون و بهانه مدان // از او هر چه اندر خورد با خرد // دگر بر ره رمز و معنی برد. بی برهان نیست که اسلامی ندوشن فردوسی را یکی از چهار سخن گوی وجدان ایرانی می داند و رستم را ستایش می کند و محمد جعفر محبوب کتاب " آفرین فردوسی " را نوشت.

## کابوس نامه: نمودار مسلمانانی که در سال 1391 مطابق مرکز تحقیقات پیو خواهان قانون شریعت بودند

م.خ.پ. 28

- شگفت آور است که تاجیکستان (27%)، ترکیه (12%)، آذربایجان (اران) (8%)، و فلسطین (89%) خواهان قانون شریعت بودند. 81% در افغانستان از مجازات بدنی مانند شلاق و قطع دست برای دزدی پشتیبانی می کنند 84% سنگسار را به عنوان مجازات زنا می پسندند و 79% موافق مجازات اعدام برای خروج از اسلام هستند.
- نا گفته نماند که مصباح یزدی در سخنرانی پنهانی حوزوی در 12 سال پیش گفت که قوانین صدر اسلام امروز قابل اجرا نیستند.
- مردم ایران از اسلام گذشته اند. علی زمانیان: در پیمایش سال 1402 در ایران، 73% موافق جدایی دین از سیاست، 23% تردید دارند و 36/3% مخالف اند. جای امیدواری است که در ظرف 11 سال 55% از مردم تغییر موضع داده و عرفی شده اند.

